

نگاه جهان پر ابهام آدم‌های عادی

ساجده سلیمی

● ابهام و رازآلودی را شاید بتوان مهم‌ترین مولفه داستان‌های او دانست. رازآمیزی دلچسبی که در جای‌جای داستان‌های پتر اشتام وجود دارد و خواننده را از ابتدا تا انتها به دنبال کردن داستان ترغیب می‌کند.

پتر اشتام نویسنده سوئیسی در ایران ابتدا با رمان اگنس مطرح شد و به تازگی کتاب ماه یخ‌زده او را نشر افق منتشر کرده است.

نام ماه یخ‌زده از نام یکی از داستان‌های کتاب گرفته شده. مجموعه چند داستان کوتاه که اغلب درونمایه‌های مشابهی دارند. این داستان‌های کوتاه اغلب با محوریت تنهایی انسان معاصر نگاشته شده‌اند و در تمام آنها داستان اصلی در ذیل روایت‌محوری شکل می‌گیرد.

به این صورت که راوی داستان را از جایی آغاز می‌کند و به تعریف موقعیت شخصیتی می‌پردازد. این داستان‌ها هم راوی اول شخص دارند و هم از زبان راوی سوم شخص روایت می‌شوند ولی نقطه مشترک تمام این روایت‌ها این است که خواننده برای دریافت تم اصلی داستان باید وارد نگاه شخصیت داستان شود و از نگاه او به حوادث پیرامون بنگرد تا پس از گذشت قسمتی از داستان دریابد که آنچه مد نظر نویسنده بوده حادثه‌ای است که در نظر شخصیت اصلی روی می‌دهد.

در داستان ماه یخ‌زده راوی اصلی کارمندی ساده است که در یک کارخانه از دور خارج شده که اکنون به اصناف مختلف اجاره داده شده، مشغول به کار است. در خلال رفت‌وآمدها و مناسله‌های او خواننده آرام‌آرام متوجه توجه خاص شخصیت اصلی به نگهبان کارخانه که بیفر نام دارد، می‌شود. بیفر پیرمردی تنه‌است که بعدها راوی داستان متوجه می‌شود او در آرزوی مهاجرت به کانادا و تشکیل زندگی جدیدی در آنجاست.

به این شکل نویسنده داستان را آرام‌آرام به سوی بیفر سر می‌دهد و خواننده متوجه می‌شود داستان حول محور بیفر و نه راوی داستان می‌گردد. اما این داستان از نگاه راوی و به شیوه داستان در داستان روایت می‌شود. در داستان میهمان‌های تابستانی که مستقیما از نام داستان ماکسیم گورکی گرفته شده، نویسنده یک آمیختگی زیبا بین داستان خود و داستان این نویسنده ایجاد کرده است.

در این داستان نیز راوی در ابتدا شخصیت اصلی به نظر می‌آید. او نویسنده‌ای است که برای نوشتن مقاله‌ای قصد سفر به هتلی آرام و ساکت در دهکده‌ای دوردست را دارد. اما پس از رفتن به آنجا متوجه می‌شود که در آن هتل هیچ‌کس نیست مگر دختری تنها آب و برق هتل قطع است و از سرویس خبری نیست. اما راوی به دلیل علقه‌ای که با دختر پیدا کرده در آنجا می‌ماند. در این داستان نیز خواننده به زودی متوجه می‌شود که داستان اصلی حول محور دختر غریبه است و زندگی او که در انتها به نیز به شکل رموزی ناپدید می‌شود. رمز و ابهام که معمولا در تمام داستان‌های اشتام دیده می‌شود و انتهایی که به سبک داستان‌های مدرن ناتمام است و به اختیار خواننده گذاشته می‌شود، در این داستان نیز به چشم می‌خورد.

شخصیت‌های داستان‌های اشتام اغلب انسان‌هایی ساده هستند. آنها به شدت ملموس و از آن دسته شخصیت‌هایی هستند که تمام ما در اطراف خود آنها را لمس کرده‌ایم. اما آنچه داستان‌های او را با همین شخصیت‌های معمولی جذاب می‌کند نوع نگاشتن سه دغدغه‌های روزمره است. اشتام تنهایی انسان معاصر غربی را به شکلی عینی روایت می‌کند، و مسلما این که رو روانشناسی خواننده در نوع روایتش بی‌تاثیر نیست.

اغلب روایت‌های او از جانب من ذهنی محدود و به شدت مدرنیستی است. او حتی عشق را به شکلی تلخ روایت می‌کند.

برای او فرقی نمی‌کند راوی اصلی نویسنده است یا کارمند یا حتی کشیشی در کلیسا (در داستان شام پروردگار). شخصیت اصلی او تنه‌است و نمونه‌ای دردناک است از انسان مدرن. معنویت برای او چیزی نیست مگر تنهایی کشیشی در کلیسایی که هیچ‌کس برای دعای یکشنه‌ایش نمی‌آید و مجبور است در تنهایی مطلق دعا بخواند و شنوندگان او نیز پرندگان دریایی هستند.

ماه یخ‌زده آخرین کتابی است که از پتر اشتام به فارسی ترجمه و منتشر شده است و مترجم آن، مریم مویدپور، به حق ترجمه‌ای روان و بسیار خوب از آن راپه داده است. این کتاب در سال ۲۰۱۱ نامزد جایزه ادبی لایپزیک آلمان و جایزه ادبی سوویس شده است. «میهمن‌های تابستانی»، «رول روزگار»، «شام پروردگار»، «در جنگل»، «ماه یخ‌زده»، «زین شلفر»، «آخرین هنرمند رمانتیک»، «چمدان»، «روایهای شیرین» و «کالی آیلند» عنوان داستان‌های این کتاب هستند. ماه یخ‌زده را نشر افق با قیمت ۸۰۰۰تومان منتشر کرده است.



ماه یخ‌زده

پتر اشتام

ترجمه مریم مویدپور

نشر افق

گروه ادبیات: شانزدهم ژوئن، مصادف است با بلومز دی؛ روزی که وقایع رمان اولیس جیمز جویس در آن می‌گذرد و نیز، جویس در همین تاریخ با همسرش، نورا بارناکل، آشنا شده است. در این‌روز، مردم در دوبلین کارناوالی بر گزار می‌کنند و اولیس می‌خوانند و صحنه‌های مختلف این رمان را بازسازی می‌کنند.

خواننده‌ای که رمان «اولیس» جیمز جویس را دست بگیرد و در آن به‌دنبال طرح داستانی مشخصی باشد یا انتظار داشته باشد که درکی روشن از رفتارهای شخصیت‌های داستان به دست آورد، سرخورده خواهد شد. اما شاید مناسب‌ترین استراتژی برای نزدیک‌شدن به اثری مانند «اولیس»، استراتژی «قرائت استقهای» باشد: اینکه خواننده درباره هر یک از شخصیت‌های کتاب، پرسش‌هایی هستی‌شناسانه، روایت‌شناسانه، اخلاقی و… طرح کرده و پاسخ‌های نسبتا مناسب را جست‌وجو کند. مثلا یکی از سوالات مهم می‌تواند این باشد که شخصیت‌های اصلی رمان – استیفن، مولی و بلوم – هر کدام چه خواسته‌ها و چه کمبودهایی دارند؟ پاسخ اینگونه سوالات آسان به دست نمی‌آید چرا که مسئله میل و خواست و درون شخصیت‌های ساخته‌وپرداخته جیمز جویس، ابعادی بفرنج و گاه متناقض پیدا می‌کند.

استیفن ددالوس در اوایل رمان، کوین اگان ملقب به اردک وحشی، انقلابی ایرلندی که پیش‌تر او را در پاریس ملاقات کرده بود و هم‌اکنون در دوبلین تبعیدی سیاسی است را به یاد می‌آورد و در توصیف او می‌گوید: «بی‌عشق، بی‌وطن، بی‌همسر». این توصیف تا چه حد در مورد سایر شخصیت‌های رمان نیز درست است؟

در ابتدا به موقعیت خود استیفن نظری بیفکنیم: استیفن خود را مردی بی‌عشق می‌داند و دایم از خود می‌پرسد: کدام زن تو را می‌پسندد؟ او بی‌وطن هم هست گو اینکه تبعید او از محل اقامتش همیشه تبعیدی خودخواسته باشد. همسری که ندارد و بعد از اینکه روسیی خود علاقه‌اش جورجینا جاسونو از نزدش می‌گریزد همنشینی با فروشنده‌گان دوره‌گرد را به‌عنوان مرهمی بر روح آزرده خوش اختیار می‌کند.

استیفن در رمان اولیس، باز هم به مانند رمان «تصویر هنرمند در جوانی»، خصلت «در میاگی» دارد و در موقعیتی بینابینی نقش ایفا می‌کند. او در میانه عشق‌ها، پیشه‌ها، کشورها، دوستان، سرگرمی‌ها و… قرار دارد و گرفتار وسواس‌ها و امیال متناقضی است: ترس از سگ، ترس از آب، ترس از رعدوبرق، میل ناگهانی به کنارگیری از دیگران، وسواس همیشه دست‌نخورده باقی‌ماندن و…/

ترکیب امیال و فویباهی متناقض در او منجر به بروز نوعی پارانوایا شده است که او را از داشتن دوستان قابل اعتماد و همسر و چشم‌اندازی از پیشرفت در زندگی محروم می‌کند. آنچه که او می‌خواهد تغییر است و این بار برخلاف رمان «تصویر هنرمند در جوانی» دیگر مطمئن نیست که آن تغییر چه باید باشد. او در طول روزی که «اولیس» روایت می‌شود، بیشتر وقتش را در کافه‌ها می‌گذراند و در ساعت‌هایی از روز رم که جویس به این‌ها میل خود دست نمی‌یابد می‌توانیم حدس بزنیم که به چه کاری مشغول است.

در فصل «یومولوس» بلوم از استیفن می‌پرسد که در جست‌جوی چه چیز خانه پدری‌ات را ترک کردی؟ او پاسخ می‌دهد: در جست‌جوی بدبختی.

او به تعبیر کی‌پرگوری نمونه‌ای از شهسوار ترک همه چیز است اگر در پی آن همان بدبختی محتومی باشد که برایش مقدر شده است. او که یکبار از خانه پدری آواره شده و در برجی اقامت گزیده است، هیچ‌یک‌بار خانه خود نمی‌داند و در بخشی دیگر از داستان، باز هم در یکی از لحظات اوج شور شیدایی خود می‌گوید اگر سکنه قصد ترک برج را داشته باشند او قبل از همه پیشقدم خواهد شد. ما این‌همه هیچ‌گاه به این‌همه میل خود دست نمی‌یابد و شکست به مضمون اصلی سلوک و زندگی‌اش بدل می‌شود. خصوصا در امر نوشتن که به قول مولیان، یکی از شخصیت‌های کتاب: «ده سال، ده سال است که او می‌خواهد چیزی بنویسد».

البته او گرچه سرگردان و بی‌هدف است اما هنوز تسلیم نشده است. در صحنه‌ای از داستان، هنگامی که سر و صدای موتورخانه‌ای را می‌شنود ناگهان خود را محصور در میان آن سر و صداهای منتشر در فضا و صدای تپش‌های قلب خوش تصور می‌کند:

«من در میان آنها. کجا؟ میان دو دنیای پر هیاهو که در تجربه می‌کند. بلوم، بی‌وطن هم هست. نقل شده است که جیمز جویس در مورد شخصیت بلوم به دوست خود، ژاک مرکانتون، گفته است که تصویر او را به مثابه یک یهودی اهل دوبلین در ذهن داشته است چرا که تنها یک بیگانه می‌توانست مانند او باشد و در آن دوران، یهودیان در دوبلین بیگانه‌ترین بودند، به آنان هیچ اعتنایی نمی‌شد و دایما تحقیر می‌شدند.

در سال ۱۳۸۱، مقاله‌ای از «جی.آی.ام. استیوارت» درباره جیمز جویس و رمان اولیس سه همراه فصل هفدهم این رمان، با ترجمه منوچهر دببعی از طرف انتشارات نیلوفر منتشر شد. فصل هفدهم اولیس به صورت سوال و جواب روایت می‌شود و مربوط به اطلاعاتی است که دوشخصیت رمان- بلوم و استیون- به هم می‌خورند و استیون به همراه بلوم به خانه او می‌رود. آنچه در پی می‌آید، قسمتی است از مقاله استیوارت درباره جویس و رمان اولیس که ترجمه متن کامل آن، در سر آغاز ترجمه فارسی فصل هفدهم اولیس آمده است.

فرق اولیس با چهره مرد هنرمند در جوانی فقط در ساخت و پرداخت، طرز بیان، تنوع در صنعت، و مهارت در کار نیست؛ اولیس این‌های است که واکنش‌های زرف‌تری در برابر تمامی منظر شادی و درد آدمیان نشان می‌دهد. اما خود این منظر محدود به یک صحنه است- اسباب صحنه همان اسباب صحنه است که به کند ی آورده و برده می‌شود؛ و ما رفته‌رفته درمی‌یابیم که روال‌سان همه این‌ها ذهن پرمایه‌ای است که عزم خود را بی‌چون و چرا جهت کرده است و تا اندازه‌ای هم درمأنده است. و این ذهن پرمایه- بی‌شک تا حد خطر کردن- معطوف به زبان و سبک است. اولیس به‌صورت بهت‌آوری از زبان سرشار است. زبان با موج‌های خرد و کلان، گرداب، و مشت مشت کف و افشاک به سوی ما روان می‌شود؛ سخت

ادبیات



به مناسبت «بلومز دی»، روزی که وقایع «اولیس» در آن می‌گذرد «اولیس» و پرسش‌های بی‌پاسخ «مایکل سیدل» . ترجمه فرشید فرهنگدینیا

در فصل «استورا»، آقای دیزی از استیفن می‌پرسد که چرا طلوع یهودی‌های اروپا، ایرلند را فرانگرفت؟ و خود بلافاصله پاسخ می‌دهد که «چون هیچ‌گاه به آنان اجازه ورود به ایرلند داده نشد»

این نوع مقاومت درونی همواره در پس ذهن جویس وجود داشته است. به یاد آوریم دفتر شعری را که جویس در سن ۲۲سالگی منتشر کرده بود. آن موقع در شعری با عنوان «افضال محفل آنان» نوشته بود:

«من آنکه برآشتم
تا دستور زبان شاعران را حفظ کنم
تا دلدیشه ارسطوی دانا را
به مسافر خانه‌ها و به میان بدکار ها ببرم»

تصویری که از جویس در این دفتر شعر می‌توان مشاهده کرد دقیقا همان تصویری است که از استیفن در انتهای رمان «تصویر هنرمند در جوانی» و ابتدای رمان «اولیس» می‌بینیم. این اشعار می‌توانند کمک کنند تا پارانوای ذهنی و فرهنگی استیفن را بهتر تجزیه و تحلیل کنیم:

«آنجا که آنان به صلیب کشیده شده‌اند و در خود فرورفته، مناجات می‌کنند
من بی‌پروا ایستادم
بیکس و بی‌پایور و تنها
بی‌اعتنا همچون استخوان شاه‌های
در مورد شخصیت دیگر داستان، لئوپولد بلوم، چه می‌توان گفت؟

مارا تا کلیفور، معشوقه لئوپولد بلوم در نام‌ای به او می‌نویسد: «پسرک سرکش بیچاره، تو در خانه‌ات هم خوشحال نیستی؟»
حقیقت نهفته در این جمله مارا، را از بوطیقای تبعید و سرگردانی در آثار جویس را بر ما آشکار می‌کند.
بلوم هم با اندکی تفاوت و تأخیر، شباهت‌های خانوادگی خود را با فرمول استیفنی «بی‌عشق، بی‌وطن، بی‌همسر» بروز می‌دهد. رابطه بلوم و همسرش در اثر مرگ نوزادشان، فقط چند روز بعد از تولدش، دچار بحران می‌شود و بلوم به یاد می‌آورد که ۱۰سالوپنجاه و ۱۸روز است که با هم نبوده‌اند و به اینگونه می‌همسری تناقض‌آمیزی را تجربه می‌کند. بلوم، بی‌وطن هم هست. نقل شده است که جیمز جویس در مورد شخصیت بلوم به دوست خود، ژاک مرکانتون، گفته است که تصویر او را به مثابه یک یهودی اهل دوبلین در ذهن داشته است چرا که تنها یک بیگانه می‌توانست مانند او باشد و در آن دوران، یهودیان در دوبلین بیگانه‌ترین بودند، به آنان هیچ اعتنایی نمی‌شد و دایما تحقیر می‌شدند.

که با هم نبوده‌اند و به اینگونه می‌همسری تناقض‌آمیزی را تجربه می‌کند. بلوم، بی‌وطن هم هست. نقل شده است که جیمز جویس در مورد شخصیت بلوم به دوست خود، ژاک مرکانتون، گفته است که تصویر او را به مثابه یک یهودی اهل دوبلین در ذهن داشته است چرا که تنها یک بیگانه می‌توانست مانند او باشد و در آن دوران، یهودیان در دوبلین بیگانه‌ترین بودند، به آنان هیچ اعتنایی نمی‌شد و دایما تحقیر می‌شدند.
تجربه می‌کند. بلوم، بی‌وطن هم هست. نقل شده است که جیمز جویس در مورد شخصیت بلوم به دوست خود، ژاک مرکانتون، گفته است که تصویر او را به مثابه یک یهودی اهل دوبلین در ذهن داشته است چرا که تنها یک بیگانه می‌توانست مانند او باشد و در آن دوران، یهودیان در دوبلین بیگانه‌ترین بودند، به آنان هیچ اعتنایی نمی‌شد و دایما تحقیر می‌شدند.
تجربه می‌کند. بلوم، بی‌وطن هم هست. نقل شده است که جیمز جویس در مورد شخصیت بلوم به دوست خود، ژاک مرکانتون، گفته است که تصویر او را به مثابه یک یهودی اهل دوبلین در ذهن داشته است چرا که تنها یک بیگانه می‌توانست مانند او باشد و در آن دوران، یهودیان در دوبلین بیگانه‌ترین بودند، به آنان هیچ اعتنایی نمی‌شد و دایما تحقیر می‌شدند.

جدآور است؛ و، تا بیاید به پایان رسد، تا اندازه‌ای نیز کوبنده، خراشنده، و ذل‌کننده می‌شود. شواهدی هست که ثابت می‌کند جویس درباره صورت و ساختار اثر خود با مداومت و شوروشوق فکری می‌کرده است؛ تا این اندازه مسلم است که کاری می‌کرد تا مریدانش چنین تصویری داشته باشند. این مردبان دوست می‌دارند برای توضیح بخش‌های پی‌درپی کتاب بگویند که هر بخش چارچوب‌هایی است که به‌طرز پیچیدهای زریوروی قرار گرفته است. اندام‌های بدن، هنرها، رنگها، نمادها، و فن‌ها. با این همه، وقتی که اولیس را بدون تکیه بر این حرف‌ها می‌خوانیم، با حیرت می‌بینیم که این رمان نوعی بدیهه‌سرای دورودراز است که بی‌ضایقه از یک شیرینکاری به شیرینکاری دیگری می‌پردازد و تقریبا همه این شیرینکاری‌ها سراسر عالی از آب درمی‌آیند- اما ثمره نهایی آن مسئله‌قلمکاری است که جمع‌بندی آن، یا دست‌نبیای قطعی به یک کلیت هنری راست و درست، سخت دشوار است. نویسنده اولیس، مانند پاره‌ای از شاعران قرون‌وسیلا، گرفتار «ایرالمعارفاندیشی» غربی است؛ فی‌المثل، به‌نظر می‌رسد که احساس می‌کند کنایش نه‌تنها باید حاوی انواع زبان انگلیسیی خاص خود او باشد- یا، به عبارت

توصیف درباره وضعیت نمادین بلوم را در این تکنگاری راوی می‌توان جست‌وجو کرد:«پیشنه‌ادای بی‌شرمانه زیبایوان رنگ‌پریده، شاید در نقش همدمی فراموش‌شده و خیانت‌پیشه بتواند به او آرامش بخشد اما این نماینده نورسیده اخلاقیات و شفاف‌دهنده آلام، در بهترین حالت درختی ریشه‌کن شده است که وقتی در خاک وطنش ریشه داشت، رشد می‌کرد و تنومند بود ولی با انتقال به آب و هوایی دیگر، ریشه‌هایش نیروی سابق را از دست داده‌اند و میوه‌هایش کال و تلخ و بی‌مصرفند.»

بسیاری معتقدند که بلوم نماینده شخصیت واقعی جیمز جویس در این رمان است چرا که بخش عمده‌ای از ویژگی‌های جویس نظیر صلب طلیی و آرامش خواهی، ترجیح کم‌دی نسبت به تراز‌دی، تقدیس عشق و… را بازتاب می‌دهد. جویس در مجموع بلوم را به مثابه انسانی نیک تصویر کرده است و در طول رمان تنها رفتار ناپسندی که از او سر می‌زند آنجاست که به اشتباهات دستوری نام‌های که از مارا تا کلیفور دریافت کرده می‌خندد.

زندگی بلوم در دوبلین زندگی شادی نیست. او دوست نزدیکی ندارد، زندگی خانوادگی‌اش دچار بحران است و شغلش را دوست ندارد. خاطرات تلخ ناشی از مرگ نوزاد ۱۱روزه‌اش و خودکشی پدرش را به شدت آزار می‌دهند. درک کامل موقعیت بلوم در روز مودیث در رمان «اولیس» در گرو این است که دریابیم رنج او فقط ناشی از حساسیت نسبت به رابطه مولی با بلیزیس بویلن و مقهورشدن در عشق نیست بلکه ریشه در عادات و احساساتی دارد که طی سالیان در وجود او رسوب کرده است. او به شدت نیاز دارد که دوباره با زندگی پیوند برقرار کند و به‌عنوان فردی زنده نفس بکشد. اصلی‌ترین خواست او این است که همسرش را بازیابد.

بلوم به مانند استیفن شهسوار ترک همه‌چیز نیست و آنگاه که از پس از شرکت در یک مراسم تفتین، از میان گورستان عبور می‌کند می‌اندیشد: «هنوز بسیار جایز‌ها‌ری دبدن و شش‌دین و حس کردن هست. حس کردن گرمای موجودات در کنار خود. بنگار آنان با بدن‌های گرم‌خوردشان آنجا بخوابند، هنوز نوبت من نیست. بسترهای گرم، زندگی با اصالت گرم.» مضمون «نو‌شدن» بارها از زبان بلوم تکرار می‌شود، آنقدر که سرشت نمای هستی او می‌گردد: «من نو را می‌خواهم». او بیش از هر چیز یک مولی نو یا به تعبیر دیگر یک رابطه نو با مولی می‌خواهد.

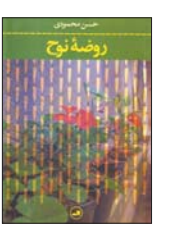
سومین شخصیت، مولی است. زنی که مضمون مساله‌ساز مورد بحث رمان یعنی میل به وطن و همسر و عشق داشتن را هم‌زمان حفظ و نفی می‌کند.

در طول روزی که ماجرای رمان روایت می‌شود، مولی بیشتر وقتش را در رختخواب می‌گذراند. مساله اصلی او این است که احساس بی‌ارزش بودن می‌کند، بنابراین می‌کوشد تا به نحوی خود را نزد دیگران اثبات کند. او به یک عاشق نیاز دارد تا این حس ارزشمندبودن را به او ببخشد و این نقش به فردی به نام بلیزیس بویلن که کارگزار اوست سپرده می‌شود. او نیاز دارد که حس کند موضوع یک دیوانه‌وار کسی است- البته به شکلی متفاوت با آنچه که روش میل‌ورزی بلوم است- موجب افسردگی مولی شده است- بنابراین در وجود مولی شاهد مضاعف شدن میل هستیم؛ او هم سوزه میل است و هم ابژه آن و از هر دو جنبه نیز فقدان را تجربه می‌کند. در این داستان امیال هیچ یک از شخصیت‌ها به طور کامل ارضا نمی‌شود و از این نظر، اولیس، رمان ناکامی محسوب می‌شود در فصل«آلئوس» که یکی از تئترهای روزنامه اشاره می‌شود: HOUSE OF KEY (E) S (کلیدخانه). این عنوان با استفاده از پرانتزی که طرفین حرف E قرار داده، عملا به دو مورد از کلیدواژه‌های رمان ارجاع داده است: آخرین کلمات مولی (YES آری) که در KEYES به خاک سپرده می‌شود. پس از مرگ مولی نه استیفن و نه لئوپولد، هیچ‌کدام کلید خانه‌ای را که هر یک حق تحضاری خود می‌دانند پیدا نمی‌کنند و این زمینه‌ای ایجاد می‌کند برای طرح بخشی از پرسش‌های مهم معطوف به این کتاب: آیا جایگاه نمایان پسر است که می‌تواند قلمرو مادری را در اختیار بگیرد؟ آیا شیخ شوهر است که کلید عمارت را دارد؟ آیا هر عادی در دیرین در دور انداختن تمام کلیدها دارد؟ ما به مرگ رمان یاز روز و ۱۶ ژوئن سال ۱۹۰۴، هنگامی که روایت به پایان می‌رسد خواننده هنوز پاسخ بسیاری از پرسش‌های خود را نیافته است اما هنوز فرصت هست، چراکه راوی، خود اهل موسیقی است و نام معشوقاش هم «ماهور» داستان دوم کتاب نیز به لحاظ نحوه روایت شبیه داستان اول است. آنچه می‌خوانید سطرهایی است از داستان «نم و نسیم و نارنج» از این کتاب: «ناباید می‌دانستم توضیح عمو می‌خان تمام شده؛ این بود که قضیه آن سرباز را سر هم کردم. سربای که باید راوی‌اش صدای زنی باشد که غمگین و با وسعت دکلمه می‌کند و گاه زمزمه‌ای. تنها چشم عمو می‌حق برق زد. بعد از تو گفت: از تنها یادگار برادرش. از اینکه گاه ناخنی به سه‌تار می‌زنی، از اینکه مونست از همان نوجوانی سعدی بوده و حافظ، از اینکه سیدحسین طاهرزاده می‌شنوی، از اینکه معماری خواننده‌ای و جوان‌ترین استاد دانشکده هنری، از اینکه مجله‌ای درمی‌آوری و از اینکه نقد موسیقی می‌نویسی و موسیقی مدرن را می‌شناسی. از خانه‌ات گفت و از خیلی چیزهای دیگر. ندیده بودم عمو می‌خان این‌طور به حرف بفتد. بی‌آنکه چیزی بپرسم گفت و گفت و باز گفت. تنها از دام آن چشم‌های ویرانگر نگفت. قرار شد جمعه‌شب خانه شما باشم. زیاد آنجا آمده بودم. تنها، با دوستان. هر بار پله‌های سمت چپ را می‌گرفتم می‌رفتم پابین می‌ و می‌شنیدم پردمشین گوشه امن عمو می‌خان. «به گوشه امن ما خوش آمدید. گوشه امن ما» می‌گفت و می‌خندید و تنها چشمش می‌درخشید.»

مایه وحشتی توان فرسا هست، بخشی که با عبارت «محل ورود به شهر شب را ده خیابان مایوت» آغاز می‌شود- بین این بخش و تیش طولای آرام خیابانیی خاتم بلوم، که بخش پایانی کتاب است و نقطه مقابل مفصل‌ترین بخش کتاب(که آن هم بی‌مانند است) البته به بخشی نیاز است که در آن تنش فرو نبسته باشد. جویس دو بخش این چنینی را پشت‌سر هم می‌آورد: در اولی آمده است که بلوم و استیون، خسته و کوفته، در باتوق سورچی‌ها نبسته‌اند؛ بنابراین اصلی که بر کتاب حاکم است، این خستگی و کوفتگی باید با توسل به تئری وارفته و خشک بیان شود. از این رو جویس به تعبیه تئری دست زده است که بهترین وصف درباره آن این است که بگوییم نثر قالبی یکپارچه‌ای است در حدود ۲۰ هزار کلمه، سپس این دوتن – که بر حسب تصادف به هم رسیده‌اند، اما از لحاظ نمادی سخت در جست‌وجوی یکدیگر بوده‌اند- به سوی آشیخ‌خانه بلوم راه می‌افتند. این دو افرادی تک افتاده هستند- روان‌هایی که تقلا می‌کنند تا به واسطه و به رغم وسیله ناز فرمان ماده به نوعی خودشکوفایی میهمم برسند. این وسیله نافرمان را جویس با قاطعیت به صورت شگردی برطول و تفصیل‌تر و زرف‌تر فراهم می‌آورد؛ آن شگرد، سوال و جواب پایان ناپذیر و پیکراست است که تقریبا تمام آن به زبان علمی خنکی بیان شده است که نه تنها درباره محیط مادی کنونی زندگی بلوم، بلکه درباره کلیه‌ای خیالی که او ازرو دارد در آن گوشه گیرد چیزی را ناگفته نمی‌گذارد…

عطف کتاب فقط نوح می‌داند

● «نوح، پسر هیجده ساله لایلا و یونس، ساعت دونیم صبح روز بیست‌وهفتم مهرماه ۱۳۶۶، به همراه سی‌ودو سرباز وظیفه، عازم جبهه است. سربازهای وظیفه و بدرقه‌کنندگان، هم‌شان می‌دانند اتوبوس آیکش شده قرار است سرنشینانش را پیکراست بررد جبهه غرب. سال‌هاست نوی شهر چو افتاده است که امریه هر کس را برای جبهه غرب صادر کنند، فاتحاش ناجور خوانده شده.» آنچه خواندید سطرهایی آغازین رمان «روشه نوح» بود، از حسن محمودی که این روزها از طرف نشر ثالث منتشر شده است.
روشه نوح اولین رمان و چهارمین اثر داستانی حسن محمودی است. حسن محمودی در روشه نوح، جنگ را دستمایه روایت خود قرار داده و وقایع رمان، در دوران جنگ رخ می‌دهد. شخصیت اصلی این رمان، پسری است به نام «نوح» که دانشجوی رتبه اول کنکور است و قصد دارد به جبهه برود. برای آنها که او را فرورفته در صندلی اتوبوس، عازم جبهه می‌بینند؛ اینکه دانشجوی رتبه اول کنکور رخت سربازی به تن دارد، تعجب‌آور است. ماجرا چیست؟ باید رمان را خواند تا روشن شود. نویسنده در مساحت آغازین اطلاعاتی جست‌وگریخته از نوح و خانواده‌اش می‌دهد اما همه‌چیز را همان اول کار نمی‌گوید تا خواننده را با خود همراه کند.
روشه نوح پیر از ماجراها و خردروایت‌ها و داستان‌های فرعی است. رمان، شامل ۲۱ فصل است و هر فصل نه با شماره که با یک عنوان از فصل‌های قبل و بعد از خود جدا شده است. در روشه نوح، نویسنده کوشیده است تا از خلال روایت داستان نوح، تصویری از دوران جنگ و زندگی آدم‌ها در آن دوران به دست دهد. تصویری که در جاهایی تکان‌دهنده و هولناک است. اینک سطرهایی دیگر از صفحات آغازین این رمان: «پسرعمو ی نوح را به پناه سر می‌برد. حسین، پاسبانر است. عمو و زن‌عمو و بچه عمو، همنشان به بی‌سرگرو مانده بچه یکی یک‌دانه‌شان است. سر بریده حسین را به گروگان با خوندشان می‌برند. به خولسته‌شان که نمی‌رسند، معلوم نیست چه بلایی سر حسین می‌آورد. سر بریده، هزار شب به خواب عمو می‌آید. شب هزار و یکم از خواب عمو به خواب زن‌عمو می‌رود. دو سال از کار، زن عمو، شب‌های خواب، مویه می‌کند. صدای مویه زن عمو، فامیل و همسایه‌ها و اقوام دور و نزدیک را کلافه می‌کند. سر بریده، از خواب زن‌عمو به خواب نوه عمو می‌رود. سجاد، با قفیه کنار می‌آید. نوح به سجاد قول می‌دهد در دنبال سر پسرعموش فقط نوح می‌داند چه بلایی بر سر بریده حسین عمو می‌آورد.»



حسن محمودی
نشر ثالث
چاپ اول: ۱۳۹۳

خطاب به ماهور

● «روایان روایت تو» عنوان کتابی تازه است از سعید عباسپور که این روزها از طرف نشر ثالث به چاپ رسیده. مجموعه داستان‌های «بوی تلخ قهوه»، «پیاده‌روی در هوای آزاد» و داستان بلند «صدا‌های سوخته» از جمله آثاری است که پیش از این از سعید عباسپور منتشر شده بود. روایان روایت تو، شامل دو داستان است به نام‌های «نم و نسیم و نارنج» و «روایان روایت تو» عباسپور در این کتاب، مانند داستان‌های قبلی‌اش به درون آدم‌ها نقب زده است و روانشناسی آدم‌ها و روابط آنها با یکدیگر از مشخصه‌های اصلی هر دو داستان این کتاب است، ضمن اینکه هر دو داستان، نمی‌کوپرش عاشقانه‌دارند. داستان نم و نسیم و نارنج که داستان اول کتاب است، به صورت خطاب راوی به معشوقه‌ای روایت می‌شود که گویا دیگر نیست. انگار نام‌های است با این معشوقه غایب، داستان، بر از ارجاع به موسیقی سنتی است چراکه راوی، خود اهل موسیقی است و نام معشوقاش هم «ماهور» داستان دوم کتاب نیز به لحاظ نحوه روایت شبیه داستان اول است. آنچه می‌خوانید سطرهایی است از داستان «نم و نسیم و نارنج» از این کتاب: «ناباید می‌دانستم توضیح عمو می‌خان تمام شده؛ این بود که قضیه آن سرباز را سر هم کردم. سربای که باید راوی‌اش صدای زنی باشد که غمگین و با وسعت دکلمه می‌کند و گاه زمزمه‌ای. تنها چشم عمو می‌حق برق زد. بعد از تو گفت: از تنها یادگار برادرش. از اینکه گاه ناخنی به سه‌تار می‌زنی، از اینکه مونست از همان نوجوانی سعدی بوده و حافظ، از اینکه سیدحسین طاهرزاده می‌شنوی، از اینکه معماری خواننده‌ای و جوان‌ترین استاد دانشکده هنری، از اینکه مجله‌ای درمی‌آوری و از اینکه نقد موسیقی می‌نویسی و موسیقی مدرن را می‌شناسی. از خانه‌ات گفت و از خیلی چیزهای دیگر. ندیده بودم عمو می‌خان این‌طور به حرف بفتد. بی‌آنکه چیزی بپرسم گفت و گفت و باز گفت. تنها از دام آن چشم‌های ویرانگر نگفت. قرار شد جمعه‌شب خانه شما باشم. زیاد آنجا آمده بودم. تنها، با دوستان. هر بار پله‌های سمت چپ را می‌گرفتم می‌رفتم پابین می‌ و می‌شنیدم پردمشین گوشه امن عمو می‌خان. «به گوشه امن ما خوش آمدید. گوشه امن ما» می‌گفت و می‌خندید و تنها چشمش می‌درخشید.»

روایان روایت تو
سعید عباسپور
نشر ثالث
چاپ اول: ۱۳۹۳